

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی

در انقلاب دموکراتیک

* از: آثار منتخب لنین
* در یک جلد
* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴
* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* تکثیر از: حجت برزگر
* تاریخ: ۱۳۸۲/۰۱/۱۲ برابر با ۲۰۰۳/۰۴/۰۱ میلادی
* آدرس تماس با شبکه نسیم از طریق پست الکترونیکی: nasim@swipnet.se

فهرست

صفحه

* دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک

- * پسگفتار
- ۳ باز هم خط مشی «آسواباژدنیه» بازهم خط مشی «ایسکرای» نو
۱. چرا واقع بینهای بورژوا لیبرال «واقع بینهای»
۳ سوسیال دموکرات را میستایند؟
۹ ۲. «عمیق کردن» جدید مسئله بوسیله رفیق مارتینف
۱۵ ۳. تصویر عوامانه و بورژوا مآبانه دیکتاتوری و نظر مارکس نسبت به آن
۲۲ * زیرنویس ها
۲۳ * توضیحات

باز هم خط مشی «آسوباژدنیه»، باز هم
خط مشی «ایسکرا»ی نو

شماره های ۷۱ و ۷۲ «آسوباژدنیه» و شماره های ۱۰۲ و ۱۰۳ «ایسکرا» مدارک جدید و فوق العاده پرارزشی در مورد مسئله ای که ما فصل هشتم جزوه خود را به آن اختصاص داده ایم در اختیار ما گذارد. نظر باینکه در اینجا استفاده از تمام این مدارک پرارزش بهیچوجه ممکن نیست لذا ما فقط روی عمده ترین نکات آن مکث مینمائیم؛ اولاً روی اینموضوع که «آسوباژدنیه» چه نوع «رآلیسم» را در سوسیال دموکراسی میستاید و چرا باید آنرا بستاید: ثانیاً روی تناسب دو مفهوم: انقلاب و دیکتاتوری.

۱. چرا واقع بین های بورژوا لیبرال
«واقع بین های» سوسیال موکرات
را میستایند؟

نمایندگان بورژوازی لیبرال ضمن مقاله هائی تحت عنوان «انشعاب در سوسیال دموکراسی روس» و «غلبه عقل سلیم» (شماره ۷۲ «آسوباژدنیه») در باره سوسیال دموکراسی قضاوتی مینمایند که برای پرولتارهای آگاه دارای ارزش بس شگرفی است. هر قدر در مورد آشنائی با متن کامل این مقالات و تعمق در هر جمله آن به سوسیال دموکراتها توصیه شود باز کم است. ما ابتدا احکام عمده این دو مقاله را در اینجا نقل مینمائیم:

«آسوباژدنیه» چنین میگوید - «برای کسیکه از کنار ناظر جریان امور است درک مفهوم واقعی سیاسی اختلافی که سوسیال دموکراسی را به دو فراکسیون منشعب نموده بسیار دشوار است. این تعریف که فراکسیون «اکثریت» رادیکال تر و دارای خط مشی سراستری است و «اقلیت» برخلاف آن برای پیشرفت کار، بعضی صلح و مصالحه ها را جایز میدانند، چندان دقیق نبوده و در هر صورت توصیف جامعی نیست. بهر حال احکام سستی مکتب ارتدکسال مارکسیستی را شاید فراکسیون اقلیت از فراکسیون لنین هم بیشتر مراعات میکند. توصیف ذیل بنظر ما دقیق تر میرسد: روحیه سیاسی عمده «اکثریت» عبارتست از انقلابی گری مجرد. شورش طلبی، کوشش برای برپا کردن قیام دربین توده مردم بهر وسیله ای که شده و تصرف بیدرنگ قدرت بنام این توده! این موضوع «لنینیست ها» را تا درجه معینی به سوسیالیست - رولوسیونرها نزدیک مینماید و بوسیله ایده انقلاب همگانی روس در ذهن آنها پرده ای به روی ایده مبارزه طبقاتی میکشاند.

«لنینیست ها» که در کارهای عملی از بسیاری از محدودیت‌های آئین سوسیال دموکراتیک دست شسته اند از طرف دیگر سراپا در محدودیت انقلابی گری فرو رفته اند، بجز تهیه و تدارک قیام فوری از هرگونه فعالیت عملی دیگری امتناع می‌ورزند. از لحاظ اصولی به تمام شکل های تبلیغات علنی و نیمه علنی و هرگونه صلح و مصالحه عملاً مفیدی با دیگر جریان های اپوزیسیون با نظر حقارت مینگرند. ولی اقلیت، بر عکس، در عین اینکه محکم به شریعت مارکسیسم پایبند است، عناصر واقع بین جهان بینی مارکسیسم را نیز حفظ میکند. ایده اساسی این فراکسیون اینست که منافع «پرولتاریا» را در نقطه مقابل منافع بورژوازی قرار میدهد. ولی از طرف دیگر مبارزه پرولتاریا را با واقع بینی هشیارانه و با معرفت صریح به تمام شرایط و وظائف مشخص این مبارزه درک مینماید - البته در حدود معینی که اصول لایتغیر شریعت سوسیال دموکراسی حکم میکند. هیچ یک از این دو فراکسیون در اجرای نقطه نظر اساسی خود بطور کامل پیگیر نیستند، زیرا در کار خلاقه مسلکی و سیاسی خود پایبند احکام اکید شریعت سوسیال دموکراتیک هستند و این قضیه مانع این میشود که «لنینیست ها» لااقل مثل بعضی سوسیالیست رولوسیونرها مستقیماً شورش طلب و «ایسکرائی ها» رهبران عملی جنبش سیاسی واقعاً موجود طبقه کارگر بشوند».

و سپس نویسنده «آسوباژدنیه» متن قطعنامه های عمده را نقل مینماید و با چند تذکر مشخصی که در باره آنها میدهد به توضیح «افکار» کلی خود می پردازد و میگوید در مقایسه با کنگره سوم «کنفرانس اقلیت در مورد قیام مسلحانه بکلی روش دیگری دارد». اختلافی که در قطعنامه های صادره درباره حکومت موقت وجود دارد «مربوط به قیام مسلحانه است». «یک چنین اختلاف نظری هم در مورد اتحادیه های حرفه ای کارگری مشاهده میشود. «لنینیست ها» در قطعنامه های خود کلمه ای هم در خصوص این مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل طبقه کارگر دم زده اند. ولی اقلیت برعکس در اینمورد یک قطعنامه بسیار جدی تنظیم نموده است». در مورد لیبرالها گوئی هر دو فراکسیون متفق الرأی هستند. لکن کنگره سوم «متن قطعنامه پلخانف در مورد لیبرالها مصوبه کنگره دوم را تقریباً کلمه به کلمه تکرار مینماید و قطعنامه استاروور را که مورد تصویب همان کنگره قرار گرفته بود و نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری داشت رد میکنند». قطعنامه های کنگره و کنفرانس در مورد جنبش دهقانان تقریباً بطور کلی همگون هستند ولی «اکثریت» بیشتر روی ایده ضبط انقلابی اراضی ملاکین و غیره تکیه مینماید و حال آنکه «اقلیت» می‌خواهد مطالبه رفرم های دموکراتیک دولتی و اداری را پایه تبلیغات خود قرار دهد».

سرانجام «آسوباژدنیه» متن یکی از قطعنامه های منشویکی را از شماره ۱۰۰ «ایسکرا» نقل مینماید که ماده عمده آن اینست: «نظر به اینکه در زمان حاضر کار مخفی به تنهایی، شرکت توده را در زندگی حزبی بحد کافی تأمین نمی کند و تا اندازه ای هم خود توده را در نقطه مقابل حزب، که یک تشکیلات مخفی است، قرار میدهد لذا این سازمان باید هدایت مبارزه حرفه ای کارگری را بر زمینه علنی بعهده بگیرد و این مبارزه را کاملاً با وظائف سوسیال دموکراتیک

مرتبط سازد». درباره این قطعنامه «آسوباژدنیه» اعلام میدارد که: «ما به این قطعنامه بعنوان غلبه عقل سلیم و بعنوان روشن شدن موضوع تاکتیک برای قسمت معینی از حزب سوسیال دموکرات صمیمانه شادباش میگوئیم».

اکنون خواننده با تمام نکات اصلی قضاوت‌های «آسوباژدنیه» آشنائی دارد. البته اشتباه عظیمی بود اگر تصور میرفت قضاوت‌ها درست است یعنی اینکه با حقیقت عینی مطابقت دارد. هر سوسیال دموکرات در هر قدم سهولت اشتباهات آنرا می یابد. ساده لوحی بود اگر فراموش میشد که این قضاوتها سراپا با منافع و نظریات بورژوازی لیبرال آغشته شده و از این لحاظ کاملاً مغرضانه بوده و از تمایلات خاصی ناشی میشود. این قضاوتها نظریات سوسیال دموکراسی را همانگونه منعکس میسازند که آئینه مقعر یا محدب اشیاء را منعکس میسازد. ولی اشتباهی عظیمتر بود اگر فراموش میشد که بالاخره این قضاوت‌هایی که بورژوا مابانه تحریف شده انعکاسی است از منافع واقعی بورژوازی که بدون شک بمثابة یک طبقه بخوبی میفهمد چه تمایلاتی در داخل سوسیال دموکراسی بحال وی یعنی بورژوازی سودمند و نزدیک و آشنا و خوش آیند است و چه تمایلاتی زیان بخش و دور و بیگانه و ناخوش آیند. فیلسوف یا نویسنده بورژوازی هیچگاه نظریات سوسیال دموکراسی را، خواه منشویکی باشد و خواه بلشویکی صحیحاً درک نخواهد کرد. ولی اگر این نویسنده ولو اندکی فهیم باشد آنوقت غریزه طبقاتیش او را فریب نخواهد داد و ماهیت اهمیتی را که این یا آن جریان در داخل سوسیال دموکراسی برای بورژوازی دارد، ولو آنرا تحریف هم بکند، همیشه صحیح درک خواهد نمود. بدینمناسبت شایسته است که غریزه طبقاتی دشمن ما و قضاوت طبقاتی وی همیشه مورد توجه کاملاً جدی هر پرولتر آگاه قرار گیرد.

حال ببینیم غریزه طبقاتی بورژوازی روس با زبان «آسوباژدنیه» ای ها به ما چه میگوید؟ این غریزه در کمال صراحت رضایت خود را از تمایلات «ایسکرا»ی نو اظهار میدارد و آنرا بمناسبت واقع بینی (رالیسم)، هشیاری غلبه عقل سلیم، جدی بودن قطعنامه ها، روشن شدن تاکتیک، عملی بودن و غیره میستاید، _ و از تمایلات کنگره سوم اظهار عدم رضایت نموده و آنرا بمناسبت محدودیت، انقلابی گری، شورش طلبی، نفی و صلح و مصالحه های عملاً مفید و غیره تقبیح مینماید، غریزه طبقاتی بورژوازی اتفاقاً آن چیزی را به وی تلقین میکند که بکرات با دقیقترین مدارک در مطبوعات ما به ثبوت رسیده است و آن اینکه: نو ایسکرائیها جناح اپورتونیست و مخالفین آنها جناح انقلابی سوسیال دموکراسی معاصر روسیه را تشکیل میدهند. لیبرالها نمیتوانند از تمایلات اولی تمجید و تمایلات دومی را تقبیح نکنند. لیبرالها، که ایدئولوگ های بورژوازی هستند، بخوبی میفهمند که «عملی بودن، هشیاری و جدی بودن» طبقه کارگر، یعنی محدود بودن عملی میدان فعالیت وی در چهار دیوار سرمایه داری و رفرف و مبارزه حرفه ای و غیره بحال بورژوازی سودمند است. چیزی که برای بورژوازی خطرناک و وحشت آور است «محدودیت

انقلابی» پرولتاریا و کوششی است که پرولتاریا بمقتضای وظائف طبقاتی خود برای ایفای نقش رهبری در انقلاب همگانی روس بعمل می آورد.

این که معنی کلمه «واقع بینی» از نقطه نظر آسوباژدنیه واقعاً چنین است موضوعیست که در ضمن از طرزی که سابقاً «آسوباژدنیه» و آقای استرووه آنرا استعمال میکردند مشهود میگردد خود «ایسکرا» نتوانست اعتراف نکند که از نظر «آسوباژدنیه» معنی «واقع بینی» چنین است. مثلاً مقاله ایرا که تحت عنوان «وقت است!» در ضمیمه شماره ۷۳ - ۷۴ «ایسکرا» درج شده بود بخاطر آورید. نویسندۀ این مقاله (نماینده پیگیر نظریات «منجلا» در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه) صاف و پوست کنده عقیده خود را اظهار میکند و میگوید: «آکیمف در کنگره بیشتر نقش شبیح اپورتونیسیم را بازی کرد تا نماینده واقعی آنرا». و هیئت تحریریه «ایسکرا» فوراً مجبور شد گفته نویسندۀ مقاله «وقت است!» را اصلاح کند و تبصره ای بدینمضون بنویسد: «با این عقیده نمیشود موافقت نمود. در نظریات رفیق آکیمف راجع به مسائل برنامه نقش اپورتونیسیم آشکارا دیده میشود و اینموضوع را منقد «آسوباژدنیه» نیز تصدیق مینماید بدینطریق که در یکی از شماره های اخیر خود متذکر میگردد که رفیق آکیمف به خط مشی «واقع بینانه» - بخوان: رویزیونیستی، - گرویده است».

پس «ایسکرا» خود بخوبی میدانند که «واقع بینی» از نظر «آسوباژدنیه» همان اپورتونیسیم است و لاغیر. حال اگر «ایسکرا» که به «واقع بینی لیبرالی» حمله میکند (شماره ۱۰۲ «ایسکرا») اکنون در باره اینموضوع سکوت اختیار مینماید که چگونه لیبرالها ویرا بخاطر واقع بینی اش ستوده اند، همانا علت این سکوت اینستکه این ستودن ها تلختر از هر مذمتی است. این ستودن ها (که تصادفاً و برای اولین بار از طرف «آسوباژدنیه» اظهار نشده است) در حقیقت اثباتی است بر خویشاوندی واقع بینی لیبرالی با آن تمایلات موجوده در «واقع بینی» (بخوان: اپورتونیسیم) سوسیال دموکراتیک که در تمام قطعنامه های نو ایسکرائیها بعلت اشتباه آمیز بودن سرپای خط مشی تاکتیکی آنان رسوخ نموده است.

در حقیقت امر اکنون دیگر بورژوازی روسیه ناپیگیری و خود غرضی اش را در انقلاب «همگانی» چه بوسیله استدلالهای آقای استرووه، چه بوسیله سرپای لحن و کلیه مضامین همه جراید لیبرالی و چه بوسیله چگونگی اقدامات سیاسی جمیع زمستویست ها و روشنفکران و بطور کلی انواع طرفداران آقایان تروبتسکوی، پترونکوویچ، رودیچف و شرکاء کاملاً آشکار نموده است. البته بورژوازی همیشه بطور دقیق قضایا را درک نمی کند، ولی به حکم غریزه طبقاتی بطور کلی به این موضوع بسیار خوب پی میبرد که گرچه پرولتاریا و «مردم» از یک طرف برای انقلاب وی بمشابه طعمه توپ و همچون پتکی بر ضد حکومت مطلقه مفیدند ولی از طرف دیگر پرولتاریا و دهقانان انقلابی در صورت نیل به «پیروزی قطعی بر تزاریسیم» و پایان رساندن انقلاب دموکراتیک بی نهایت برای وی خطرناکند. از این رو بورژوازی تمام قوا و تلاشش متوجه آنستکه پرولتاریا به

ایفاء نقش «محبوبانه ای» در انقلاب اکتفا نماید و با احتیاط تر، عملی تر و واقع بین تر باشد و فعالیتش از این اصل ناشی شود که: «مبادا بورژوازی برمد».

روشنفکران بورژوا بخوبی میدانند قادر به معدوم ساختن جنبش کارگری نیستند و باینجهت هم بهیچوجه به مخالفت با جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر نمیخیزند، - خیر آنها حتی انواع و اقسام آزادی اعتصاب و مبارزه مؤدبانه طبقاتی را میستایند ولی جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی را بشیوه برنتانف یا هیرش - دونکر (۱۲۶) درک نمیکنند. بعبارت دیگر آنها کاملاً حاضرند حق آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه را (که اکنون عملاً خود کارگران تقریباً آنرا بدست آورده اند) بعنوان «گذشت» به کارگران بدهند فقط بشرط اینکه کارگران از «شورش طلبی» از «انقلابی گری محدود»، از خصومت نسبت به «صلح و مصالحه های عملاً مفید»، از ادعا و کوشش برای اینکه نقش مبارزه طبقاتی خود یعنی نقش پیگیری پرولتاریائی و قطعیت پرولتاریائی و «ژاکوبینیسم پلب منشانه» را بر چهره «انقلاب همگانی روس» بگذارند صرفنظر نمایند. بدینجهت روشنفکران بورژوا در سراسر روسیه به هزاران شیوه و تمهید - بوسیله کتب* (* مراجعه شود به کتاب پروکوپویچ: «مسئله کارگر در روسیه»)، سخنرانی ها، نطقها، مصاحبات و غیره و غیره - با تمام قوا میکوشند اندیشه هشیاری محتاطانه (بورژوازی)، عملی بودن (لیبرالی)، واقع بینی (اپورتونیستی) مبارزه طبقاتی (بشیوه برنتانف)، اتحادیه های کارگری (بشیوه هیرش - دونکر) و غیره را به کارگران تلقین نمایند. این دو شعار اخیر بخصوص برای بورژواهای حزب «دموکرات مشروطه طلب» یا «آسوباژدنیه» مساعد است زیرا صورت ظاهر آنها با شعارهای مارکسیستی جور می آید و با اندکی مسکوت گذاردن و کمی تحریف بسهولت میتوان آنها را با شعارهای سوسیال دموکراتیک مخلوط نموده و حتی گاهی بجای شعارهای سوسیال دموکراتیک جا زد. مثلاً روزنامه علنی لیبرالی «راس وت» (که ما سعی میکنیم در موقع مقتضی مفصلاً با خوانندگان روزنامه «پرولتاری» در باره آن صحبت کنیم) اغلب چنان مطالب «شجاعانه ای» در باره مبارزه طبقاتی، امکان فریب پرولتاریا توسط بورژوازی، جنبش کارگری، فعالیت مبتکرانه پرولتاریا و غیره و غیره میگوید که خواننده بی دقت و کارگر رشد نیافته بسهولت ممکن است «سوسیال دموکراتیسم» آن را سکه کامل عیار حساب کند. حال آنکه در حقیقت این چیزی نیست جز نسخه بدل بورژوائی سوسیال دموکراتیسم و تحریف و تخطئه اپورتونیستی مفهوم مبارزه طبقاتی.

اساس تمام این تقلب عظیم بورژوائی را (عظیم از لحاظ وسعت تاثیر در توده ها) تمایلی تشکیل میدهد که هدف آن اینستکه جنبش کارگری را تا درجه جنبشی که بیشتر اتحادیه ای باشد تنزل دهد، آنرا از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی که هدف آن دیکتاتوری دموکراتیک است) دور نگاه دارد و «بوسیله ایده مبارزه طبقاتی در ذهن آنها، یعنی کارگران پرده ای به روی ایده انقلاب همگانی روس بکشد».

بطوریکه خواننده مشاهده مینماید ما فرمول «آسوباژدنیه» را وارونه کردیم. این یک فرمول

درخشانی است که بطرز درخشانی دو نظر یعنی نظر بورژوازی و نظر سوسیال دموکراتیک را در باره نقش پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، بیان مینماید. بورژوازی میخواهد جنبش پرولتاریا را فقط به جنبش حرفه ای منحصر نماید و از اینراه بوسیله «ایده مبارزه طبقاتی (بشیوه برتائف) در ذهن وی پرده ای به روی ایده انقلاب همگانی روس بکشد» یعنی کاملاً مطابق با روح نویسندگان برنشتینی "Gredo" رفتار کند که بوسیله ایده جنبش «صرفاً کارگری» در ذهن کارگران پرده ای به روی ایده مبارزه سیاسی میکشیدند. ولی سوسیال دموکراسی برعکس میخواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به شرکت رهبری کننده وی در انقلاب همگانی روس تکامل دهد یعنی این انقلاب را به دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان برساند.

بورژوازی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است. باینجهت تو بمشابه یک طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفا کنی، — باید بنام «عقل سلیم» عمده توجه خود را به اتحادیه های حرفه ای و علنی نمودن آنان معطوف داری — باید همانا این اتحادیه های حرفه ای را «مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود» محسوب داری، — باید در لحظه انقلابی اکثراً قطعنامه هائی «جدی» از قبیل قطعنامه های «ایسکرای» نو تنظیم نمائی، باید رفتارت در مورد قطعنامه هائی که «نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری دارد» با احتیاط باشد، — باید رهبرانی را ترجیح دهی که میخواهند «رهبران عملی جنبش سیاسی واقعاً موجود طبقه کارگر باشند»، — باید «عناصر واقع بین جهان بینی مارکسیسم را حفظ کنی» (اگر، متأسفانه، «احکام اکید» این شریعت «غیر علمی» در تو سرایت کرده باشد).

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است — باینجهت تو باید بمشابه پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدیترین طرزی در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آنرا نیز بعهده خود گیری. باینجهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و بخصوص به مفهوم یک جنبش حرفه ای محدود نمائی بلکه برعکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را بحدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظائف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روس، بلکه وظائف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد. باینجهت تو بدون اینکه جنبش حرفه ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمائی، باید در عصر انقلاب — وظائف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را بمشابه یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزارسم و بکف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی.

ذکر اینموضوع دیگر زائد است که قطعنامه های نو ایسکرائیها در نتیجه «خط مشی» غلط خود چه روش نیمه کاره و ناپیگیر و طبعاً مورد پسند بورژوازی در مورد این مسئله اتخاذ کرده است.

حال به مقالاتی که مارتینف در شماره های ۱۰۲ و ۱۰۳ «ایسکرا» نوشته است پردازیم. بخودی خود واضح است که ما به تلاشهایی که مارتینف بعمل می آورد برای اینکه ثابت کند تفسیر ما درباره یک سلسله از گفته های انگلس و مارکس نادرست و تفسیر او درست است پاسخی نخواهیم داد. این تلاشها بقدری غیر جدی، طفره های مارتینف آنقدر آشکار و مسئله بقدری واضح است که مکث روی آن برای یکبار دیگر خالی از لطف است. هر خواننده فکوری خود از نیرنگهای ناشیانه ای که مارتینف در تمام جریان بحث برای استتار عقب نشینی خود بکار برده است بسهولت سر در می آورد، بخصوص پس از اینکه ترجمه متن کامل جزوه انگلس موسوم به «باکونیست ها گرم کارند» و ترجمه متن کامل جزوه مارکس موسوم به «پیام هیئت مدیره اتحادیه کمونیستها» مورخه مارس ۱۸۵۰ که توسط عده ای از کارکنان روزنامه «پرولتاری» تهیه شده است منتشر گردد. تنها یک نقل قول از مقاله مارتینف کافی است تا عقب نشینی ویرا برای خواننده آشکار سازد.

مارتینف در شماره ۱۰۳ می نویسد: «ایسکرا» «تصدیق میکند» که استقرار حکومت موقت یکی از طرق ممکن و صلاح تکامل انقلاب است ولی صلاح بودن شرکت سوسیال دموکراتها را در حکومت موقت بورژوازی نفی میکند تا بعداً تمام دستگاه دولتی را بمنظور انقلاب سوسیال دموکراتیک بکف آورد». بدیگر سخن: «ایسکرا» اکنون به بیمعنی بودن کلیه ترس و وحشت خود در باره مسئولیت حکومت موقت در قسمت خزانه داری و بانکها و در باره خطر و عدم امکان در دست گرفتن امور «زندانها» و غیره اعتراف نموده است. ولی «ایسکرا» کمافی السابق دچار آشفته فکری است زیرا دیکتاتوری دموکراتیک را با دیکتاتوری سوسیالیستی مخلوط مینماید. این یک آشفته فکری ناگزیر است که برای پوشش هنگام عقب نشینی بکار می رود.

ولی مارتینف در بین آشفته فکران «ایسکرا»ی نو دارای این وجه تمایز است که در آشفته فکری مقام اول را احراز مینماید و اگر چنین اصطلاحی جائز باشد آشفته فکر با قریحه است. او در نتیجه جوش و تقلاهای خود برای «عمیق کردن» مسئله، دچار آشفته فکری میگردد و تقریباً همیشه در جریان «تعقل» خود به فرمولبندیهای تازه ای میرسد که تمام کذب خط مشی مورد پیروی او را بطرز شگرفی روشن میسازد. بیاد بیاورید که چگونه او در دوره اکونومیسم گفته های پلخانف را «عمیق کرد» و فرمول «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» را کشف نمود. مشکل بتوان در تمام مطبوعات اکونومیست ها عبارتی را پیدا کرد که بهتر از این بتواند تمام جنبه قلبی این خط مشی را بیان کند. اکنون نیز همینطور است مارتینف مجدانه به «ایسکرا»ی نو خدمت میکند و تقریباً هر بار که قلم بدست میگیرد مدرک جدید و شگرفی برای اثبات قلبی

بودن خط مشی «ایسکرا»ی نو در اختیار ما میگذارد. در شماره ۱۰۲ میگوید که لنین «به طرز نامشهودی مفهوم دیکتاتوری و انقلاب را با یکدیگر جا زده است» (ص ۳ - ۲، ستون ۲).

در حقیقت تمام اتهامات نوایسکرائیها بر ضد ما در اتهام مزبور خلاصه میشود. و چقدر ما از مارتینف بخاطر این اتهام متشکریم! او با این فرمول اتهامی خود چه خدمت پرارزشی در مبارزه با خط مشی «نو ایسکرا» به ما میکند! واقعاً هم که ما باید از هیئت تحریریه «ایسکرا» خواهش کنیم که برای «عمیق کردن» حملات علیه «پرولتاری» و بیان «واقعاً اصولی» این حملات مارتینف را بیشتر بر ضد ما بمیدان بفرستد. زیرا هر چه مارتینف برای اصولی بودن استدلال خود بیشتر بکوشد بهمان نسبت نتیجه ایکه میگیرد بدتر است، بهمان نسبت نواقص خط مشی «ایسکرا»ی نو را واضحتر نشان میدهد و بهمان نسبت بیشتر موفق به عملی نمودن شیوه تعلیم و تربیتی مفیدی در مورد خود و رفقای خود میگردد: *reductio ad absurdum* (اصول «ایسکرا»ی نو را به مهملات میرساند).

«وپریود» و «پرولتاری» مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر «جا میزنند». «ایسکرا» مایل به چنین «جا زدنی» نیست. درست همینطور است، رفیق مارتینف محترم! شما سهواً حقیقت بزرگی را بیان کردید. شما با فرمول تازه خود این تز ما را تأیید کردید که «ایسکرا» در انقلاب نقش دنباله روی را بازی میکند و در مورد فرمولبندی وظائف انقلاب بسوی خط مشی «آسوابازدنیه» انحراف می یابد ولی «وپریود» و «پرولتاری» شعارهایی میدهند که انقلاب دموکراتیک را به جلو سوق میدهد.

رفیق مارتینف، آیا این موضوع برای شما قابل درک نیست؟ نظر به اهمیت مسئله ما سعی میکنیم آنرا بتفصیل برای شما توضیح دهیم.

یکی از نمودارهای جنبه بورژوازی انقلاب دموکراتیک آنست که یک سلسله از طبقات، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملاً طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالائی هستند و توانائی خروج از این چهار دیوار را ندارند، بحکم شرایط محیط به بیهودگی حکومت مطلقه و بطور کلی تمام رژیم سرواژ معترف شده و به شعار آزادی می پیوندند. در جریان این عمل جنبه بورژوازی این آزادی که مورد مطالبه «جامعه» بوده و مالکین و سرمایه داران بوسیله سلیلی از سخن (و فقط سخن!) از آن مدافعه مینمایند با وضوحی هر چه بیشتر آشکار میشود. در عین حال اختلاف اساسی بین مبارزه کارگری و مبارزه بورژوازی در راه آزادی و بین دموکراتیسم پرولتاریائی و لیبرالی نیز روز بروز نمایانتر میگردد. طبقه کارگر و نمایندگان آگاه آن به پیش میروند و این مبارزه را نیز به پیش می برند و نه فقط از سرانجام دادن به آن ترسی ندارند بلکه میکوشند آنرا از آخرین حد انقلاب دموکراتیک نیز دورتر برند. بورژوازی که ناپیگیر و خود غرض است شعارهای آزادی را فقط بطور ناقص و از روی ریا می پذیرد. هرگونه کوششی که هدفش این باشد که بوسیله یک حد فاصل خاص و یا تنظیم «مواد» مخصوصی (از قبیل مواد قطعنامه استاروور یا کنفرانس چپها)

حدودیرا تعیین کند که از پس آن دیگر این ریاکاری دوستان بورژوازی آزادی و یا اگر بهتر بخواهید خیانت دوستان بورژوا به آزادی شروع میشود، ناگزیر محکوم به عدم موفقیت است. زیرا بورژوازی، که بین دو آتش (حکومت مطلقه و پرولتاریا) قرار گرفته است، قادر است به هزاران شیوه و تمهید خط مشی و شعارهای خود را عوض کند، گاه یک گز بر است و گاه یک گز به چپ برود. چانه بزند و ولالی کند. وظیفهٔ دموکراتیسم پرولتاریائی اختراع اینگونه «مواد» بیروح و بیجان نیست بلکه عبارت است از انتقاد خستگی ناپذیر از اوضاع سیاسی تکامل یابنده و افشای ناپیگیری و آن خیانت های تازه به تازهٔ بورژوازی که پیش بینی آنها قبلاً ممکن نیست.

چنانچه با تاریخ نوشته های سیاسی آقای استرووه در مطبوعات غیر علنی و به تاریخ جنگ سوسیال دموکراسی با وی نظری بیافکنید آشکارا خواهید دید که سوسیال دموکراسی، این مدافع آتشین دموکراتیسم پرولتاریائی، وظایف نامبرده را انجام داده است. آقای استرووه کار را از شعار صد در صد شیپف مآبانه یعنی از شعار «حقوق و زمستوای پر قدرت» شروع کرد (رجوع شود به مقالهٔ من در «زاریا» تحت عنوان «تعقیب کنندگان زمستوا و آنیبال های ضد لیبرالیسم») * رجوع شود به جلد پنجم کلیات، چاپ چهارم روسی، ص ۱۹-۶۵. ه. ت. سوسیال دموکراسی او را افشا ساخت و بسوی برنامهٔ مشخص مشروطه خواهانه راند. وقتی که این «راندن ها» در نتیجهٔ سیر بویژه سریع حوادث انقلابی مؤثر واقع شد، آنوقت سمت مبارزه متوجه مسئلهٔ بعدی دموکراتیسم گردید و آن اینکه مشروطیت بطور کلی، کافی نیست و حتماً باید با حق انتخاب همگانی، مستقیم و متساوی و رأی مخفی توأم باشد. وقتی ما این موضع جدید «دشمن» (یعنی قبول حق انتخاب همگانی از طرف انجمن آسوباژدنیه) را نیز «تصرف کردیم» به یورش خود ادامه داده و شروع به افشاء ریاکاری و کذب سیستم دو مجلسی نمودیم و به اثبات اینموضوع پرداختیم که آسوباژدنیه ای ها حق انتخاب همگانی را بطور ناقصی قبول دارند و همچنین از روی سلطنت طلبی آنان نشان دادیم که دموکراتیسم آنها جنبه دلال منشانه دارد و این اعضاء «آسوباژدنیه»، این قهرمانان کیسه پول، منافع انقلاب کبیر روس را بمعرض بیع و شری گذارده اند.

سرانجام، سرسختی وحشیانهٔ حکومت مطلقه، پیشرفت عظیم جنگ داخلی و لاعلاجی آن موقعیتی که سلطنت طلبان - روسیه را بدان کشانده اند، جامدترین مغزها را نیز بحرکت آورد. انقلاب یک واقعیت مسلم میشد دیگر لازم نبود شخص انقلابی باشد تا وجود انقلاب را تصدیق نماید. حکومت مطلقه عملاً در برابر انظار همه متلاشی شده و میشود. همانطور که یک لیبرال (آقای گره دسکول) در مطبوعات علنی صحیحاً متذکر گردید در مقابل این حکومت عملاً یک محیط نافرمانی بوجود آمده است. حکومت مطلقه با وجود تمام قدرت ظاهریش ناتوان از کار در آمد، حوادث انقلاب تکامل یابنده، صاف و ساده به کنار افکندن این پیکر طفیلی که زنده زنده در حال فساد و گندیدن بود پرداخت. بورژوا لیبرالها که مجبور بودند شالودهٔ فعالیت خود را (یا عبارت صحیحتر سوداگری سیاسی خود را) بر زمینهٔ یک چنین مناسباتی که عملاً در حال بوجود

آمدن است بگذارند، شروع بدرک ضرورت تصدیق انقلاب نمودند. آنها نه برای آنکه انقلابی هستند بلکه با وجود انقلابی نبودن این کار را می کنند. آنها به حکم ضرورت و برخلاف اراده خود این کار را می کنند، در حالیکه با قلبی آکنده از خشم و کین ناظر کامیابیهای انقلاب هستند و حکومت مطلقه را که مایل به معامله نبوده و خواهان مبارزه حیاتی و مماتی است به انقلابیگری متهم مینمایند. این سوداگران فطری از مبارزه و انقلاب نفرت دارند ولی جریان اوضاع آنها را وادار میکند بر موضع انقلاب تکیه نمایند زیرا موضع دیگری برای اتکاء ندارند.

ما ناظر یک صحنه فوق العاده عبرت انگیز و فوق العاده مضحکی هستیم روسپیان لیبرالیسم بورژوازی میکوشند خود را با کسوت انقلابیگری بیارینند. کارکنان «آسوباژدنیه» هم – risum * teneatis, amici! (* دوستان خنده خود را نگاه دارید!) – دیگر شروع کرده اند بنام انقلاب صحبت کنند! اینها اطمینان میدهند که «از انقلاب نمیترسند» (آقای استرووه در شماره ۷۲ «آسوباژدنیه»!!! کارکنان «آسوباژدنیه» مدعی آن هستند که «در رأس انقلاب قرار گیرند»!!!)

این یک پدیده فوق العاده پرمعناییست که تنها نشانه پیشرفت لیبرالیسم بورژوازی نبوده بلکه بیشتر پیشرفت و موفقیت های واقعی و عیان جنبش انقلابی را نشان میدهد که وادار کرده است بوجودش معترف شوند. حتی بورژوازی نیز شروع به احساس اینموضوع کرده است که طرفداری از انقلاب با صرفه تر است و این نشان میدهد که تا چه حدی موقعیت حکومت مطلقه متزلزل شده است. ولی از طرف دیگر، این پدیده که نشانه ایست از ارتقاء تمامی جنبش به مدارج جدید و عالیت در عین حال وظائف جدید و عالی تری را نیز در مقابل ما میگذارد. تصدیق انقلاب از طرف بورژوازی، اعم از اینکه فلان یا بهمان ایدئولوگ بورژوازی شخصاً هم با وجدان باشد، نمیتواند صادقانه باشد. بورژوازی نمیتواند خود غرضی ناپیگیری، سوداگری و نیرنگ های پست ارتجاعی خود را در این عالیتترین مرحله جنبش نیز وارد نکند. ما اکنون باید نزدیکترین وظایف مشخص انقلاب را از نقطه نظر برنامه و بمنظور تکامل برنامه خود بنحو دیگری تنظیم نماییم. آنچه دیروز کافی بود امروز کافی نیست. شاید دیروز مطالبه تصدیق انقلاب بعنوان یک شعار پیشرو دموکراتیک کافی بود. ولی اکنون دیگر این کافی نیست. انقلاب حتی آقای استرووه را وادار کرده است آنرا برسمیت بشناسد. اکنون از طبقه پیشرو خواسته میشود که مضمون واقعی وظایف مبرم و تأخیر ناپذیر این انقلاب را دقیقاً معین نماید. آقایان استرووه ها در همان حال که انقلاب را برسمیت میشناسند باز و باز مانند الاغ گوش های خود را تیز میکنند و همان نغمه قدیمی را در باره اینکه ممکنست از طریق مسالمت آمیز کار را به سرانجام خود رساند و درباره اینکه نیکلا آقایان کارکنان «آسوباژدنیه» را به حکومت دعوت کند و غیره و غیره ساز مینمایند. آقایان کارکنان «آسوباژدنیه» انقلاب را برسمیت میشناسند تا بدینوسیله با خطر کمتری، از این انقلاب بنفع خود استفاده نمایند و به آن خیانت ورزند. وظیفه ما اکنون اینست که به پرولتاریا و به تمام مردم نشان دهیم که شعار «انقلاب» کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح،

پیگیر و قطعی تعریف شود. و اما این تعریف شامل یگانه شعاری است که می تواند «پیروزی قطعی» انقلاب را بطرز صحیحی بیان کند و آن - شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است.

سوء استفاده از کلمات در سیاست عادی ترین پدیده هاست. مثلاً هم طرفداران لیبرالیسم بورژوازی انگلستان بارها خود را «سوسیالیست» نامیده اند (هارکورت گفت که «ما اکنون همه سوسیالیست هستیم» - "We all are socialists now") و هم طرفداران بیسمارک و هم انصار پاپ لئون سیزدهم. کلمه «انقلاب» هم کاملاً برای سوء استفاده مناسب است و در مرحله معینی از تکامل جنبش این سوء استفاده ناگزیر است. هنگامیکه آقای استرووه شروع کرد بنام انقلاب سخن گوید ما بی اختیار بیاد تی یی افتادیم. چند روز قبل از انقلاب فوریه این ناقص الخلقه مهیب، این کامل ترین مظهر خیانت پیشگی سیاسی بورژوازی نزدیکی طوفان خلق را احساس نمود. آنگاه از تریبون پارلمان اعلام داشت که من متعلق به حزب انقلابم! (رجوع شود به کتاب مارکس موسوم به «جنگ داخلی در فرانسه»). معنای سیاسی گرویدن «آسویاژدنیه» به حزب انقلاب تمام و کمال با این «گرویدن» تی یی همانند است. هنگامیکه تی ییهای روس تعلق خود را به حزب انقلاب اعلام داشتند این بدان معنا بود که شعار انقلاب دیگر کافی نیست و از هیچ چیز معینی سخن نمیگوید و هیچ وظیفه ایرا معین نمیکند، زیرا انقلاب صورت واقعیت یافته و ناهمگون ترین عناصر بسوی آن رو آور شده اند.

در حقیقت به بینیم که انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است. تضاد حکومت مطلقه با تمام نظام روسیه سرمایه داری و با تمام نیازمندی های رشد بورژوا دموکراتیک آن، حکومت مطلقه را اکنون با ورشکستگی شدیدی مواجه نموده و به نسبت زمانی که این تضاد مصنوعاً بر پای مانده بر شدت این ورشکستگی هم افزوده شده است. روبنا از هر طرف شکاف برداشته، تاب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان به توسط نمایندگان طبقات و گروههای گوناگون بساختن روبنای جدیدی برای خود پرداخته اند. در لحظه معینی از تکامل، بیهوده بودن روبنای قدیمی بر همگان معلوم میشود. انقلاب را همه برسمیت میشناسند. اکنون وظیفه اینست که تصریح شود چه طبقات بخصوصی باید روبنای جدید را بسازند و همانا چگونه بسازند. بدون چنین تصریحی، شعار انقلاب در لحظه فعلی شعاری پوچ و بیمضمون خواهد بود، زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم شاهزادگان بزرگ را «انقلابی» میکند و هم روزنامه «ماسکوسکیه و دومستی» را! بدون چنین تصریحی درباره وظائف پیشرو دموکراتیک طبقه پیشرو جای سخنی هم نخواهد بود. و اما این تصریح عبارتست از شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. این شعار، هم طبقاتی را معین میکند که «سازندگان» جدید روبنای جدید میتوانند و باید به آنها اتکاء نمایند، و هم

خصلت این روبنا را (دیکتاتوری «دموکراتیک» که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختمان آنرا (بشیوه دیکتاتوری یعنی سرکوب قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم). هر کس که اکنون این شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک یعنی شعار ارتش انقلابی و دولت انقلابی و کمیته های انقلابی دهقانان را برسمیت نشناسد، _ یا وظائف انقلاب را مطلقاً درک نمیکند و قادر نیست وظائف جدید و عالی تر آنرا که ناشی از مقتضیات لحظه فعلی است تعیین کند و یا اینکه مردم را میفریبد، به انقلاب خیانت میکند و شعار «انقلاب» را مورد سوء استفاده خود قرار میدهد.

مورد اول _ رفیق مارتینف و دوستان او. مورد دوم _ آقای استرووه و تمام حزب زمستوائی «دموکرات مشروطه طلب».

رفیق مارتینف بقدری سریع الانتقال و باهوش بود که اتهام مربوط به «جا زدن» مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را درست هنگامی بمیان آورد که تکامل انقلاب ایجاب میکرد بوسیله شعار دیکتاتوری وظائف آن تعیین گردد! باز هم بدبختی گریبانگیر رفیق مارتینف شد و دچار دنباله روی گردید، در پله ماقبل آخر گیر کرد و با کارکنان «آسوباژدنیه» در یک سطح قرار گرفت، زیرا اینموضوع که «انقلاب» را برسمیت میشناسد (در گفتار) و در عین حال نمیخواهند دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان (یعنی انقلاب در کردار) را برسمیت بشناسند، اکنون درست با خط مشی سیاسی «آسوباژدنیه» یعنی با منافع بورژوازی لیبرال سلطنت طلب مطابقت دارد. بورژوازی لیبرال اکنون بتوسط آقای استرووه بر له انقلاب اظهار نظر میکند. پرولتاریای آگاه بتوسط سوسیال دموکراتهای انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را طلب میکند. آنوقت در اینجا خردمندی از «ایسکرا»ی نو خود را داخل بحث میکند و فریاد میزند: بخود اجازه ندهید مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر «جا بزینید»! خوب مگر این صحیح نیست که قلابی بودن خط مشی نو ایسکرائیها آنها را محکوم میکند دائماً بدنبال خط مشی «آسوباژدنیه» روان باشند.

ما نشان دادیم که اعضاء «آسوباژدنیه» پله به پله از نردبان شناسائی دموکراتیسم بالا میروند (البته در نتیجه راندهای سوسیال دموکراسی که محرک آنها بود). مسئله مورد مشاجره ما با آنها ابتدا این بود: اصل شیپفی (حقوق و زمستوائی پرقدرت) یا اینکه مشروطه طلبی؟ سپس این بود: انتخابات محدود یا اینکه حق انتخاب همگانی؟ پس از آن چنین بود: تصدیق انقلاب یا اینکه معامله دلالانه با حکومت مطلقه؟ و بالاخره اکنون این است: تصدیق انقلاب بدون دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان یا اینکه تصدیق خواست دیکتاتوری این طبقات در انقلاب دموکراتیک؟ ممکن و محتمل است که آقایان کارکنان «آسوباژدنیه» (اعم از اینکه امروزی ها باشند یا اخلاف آنها در جناح چپ دموکراسی بورژوازی) یک پله دیگر هم بالا بروند یعنی به مرور زمان (شاید تا موقعی که رفیق مارتینف باز یک پله بالا برود) شعار دیکتاتوری را نیز برسمیت بشناسند. اگر انقلاب روس با احراز موفقیت به پیش برود و به پیروزی قطعی منجر گردد ناگزیر همینطور هم

خواهد شد. آیا در اینصورت خط مشی سوسیال دموکراسی چگونه خواهد بود؟ پیروزی کامل انقلاب فعلی پایان انقلاب دموکراتیک و آغاز مبارزه قطعی در راه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. اجرای خواست های دهقانان معاصر، قلع و قمع کامل ارتجاع، بکف آوردن جمهوری دموکراتیک نیز پایان قطعی انقلابی بودن بورژوازی و حتی خرده بورژوازی و آغاز مبارزه واقعی پرولتاریا در راه سوسیالیسم خواهد بود. هر چه انقلاب دموکراتیک کاملتر باشد بهمان نسبت این مبارزه جدید با سرعت، وسعت، پاکیزگی و قطعیت بیشتری گسترش خواهد یافت. شعار دیکتاتوری «دموکراتیک» خود مبین جنبه محدود تاریخی انقلاب فعلی و ضرورت مبارزه جدیدیست که باید بر زمینه نظامات جدید بمنظور رهائی کامل طبقه کارگر از قید هر گونه ستم و استثمار بعمل آید. بدیگر سخن: وقتی بورژوازی دموکرات یا خرده بورژوازی یک پله دیگر بالا برود، وقتی که نه تنها انقلاب بلکه پیروزی کامل انقلاب واقعیتی گردد، _ آنوقت ما (شاید با فریادهای موحشی از طرف مارتینف های جدید آینده) شعار دیکتاتوری دموکراتیک را با شعار دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا، یعنی انقلاب کامل سوسیالیستی، «جا خواهیم زد».

۳. تصویر عوامانه و بورژوا مابانه دیکتاتوری

و نظر مارکس نسبت به آن

مرینگ در توضیحات خود در باره مجموعه مقالاتیکه مارکس در سال ۱۸۴۸ در «روزنامه جدید رن» نوشته و او آنها را استخراج و منتشر نموده است میگوید مطبوعات بورژوازی «روزنامه جدید رن» را مورد این سرزنش قرار میدادند که گویا خواستار «اعلام فوری دیکتاتوری است و آنرا بمثابه یگانه وسیله عملی کردن دموکراسی میدانند» (Nachlass, Marx, جلد سوم _ ص ۵۳). از نقطه نظر عوامانه و بورژوا مابانه، مفهوم دیکتاتوری و مفهوم دموکراسی یک دیگر را نفی میکنند. بورژوا که معنای تئوری مبارزه طبقات را نمی فهمد و در صحنه سیاست همیشه ناظر زد و خوردهای کوچک دستجات و فرقه های مختلف بورژوازی بوده است _ دیکتاتوری را بمعنای الغاء کلیه آزادی ها و تضمینات دموکراسی، بمعنای انواع خود سری ها و سوء استفاده از قدرت بنفع شخص دیکتاتور تعبیر مینماید. در حقیقت امر همین نظر عوامانه و بورژوا مآبانه در مارتینف ما هم مشاهده میشود. او در پایان «لشکرکشی جدید» خود در «ایسکرا»ی نو، تمایل شدید «وپریود» و «پرولتاریا» را به شعار دیکتاتوری اینطور تعبیر میکند که لنین «علاقه مفراطی به آزمایش بخت خود دارد» («ایسکرا» شماره ۱۰۳ صفحه ۳ ستون دوم). برای اینکه فرق میان مفهوم دیکتاتوری طبقه و دیکتاتوری فردی و فرق میان وظیفه دیکتاتوری دموکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی را برای مارتینف توضیح دهیم مکث در روی نظریات «روزنامه جدید رن» خالی از فایده نخواهد بود.

«روزنامه جدید رن» در ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۸ چنین نوشته است «هر گونه سازمان دولتی موقتی» بعد از انقلاب احتیاج به دیکتاتوری و آنهم دیکتاتوری با انرژی دارد. ما از همان آغاز امر کامپ هوزن (رئیس شورای وزیران پس از ۱۸ مارس ۱۸۴۸) را سرزنش کردیم که چرا مانند یک دیکتاتور رفتار ننموده و چرا بلافاصله بقایای مؤسسات قدیم را در هم شکست و بر نیانداخت. نتیجه این شد که در آن حینی که آقای کامپ هوزن، با توهّمات مشروطه طلبانه، برای خود لائئی میگفت حزب شکست خورده (یعنی حزب ارتجاع) مواضع خود را در دستگاه اداری و ارتش مستحکم نمود و حتی جرئت یافت که گاه اینجا و گاه آنجا به مبارزه آشکار دست بزند».

مرینگ بجا و بمورد میگوید که در این کلمات بصورت چند تز مختصر تمام آنچه که «روزنامه جدید رن» ضمن یک رشته مقالات طویل در باره وزارت کامپ هوزن مفصلاً شرح و بسط داده بود خلاصه شده است. آیا این کلمات مارکس به ما چه میگوید؟ میگوید حکومت انقلابی موقت باید رفتار دیکتاتور منشانه باشد (این اصل را «ایسکرا»ی نو که از شعار دیکتاتوری حذر دارد، هرگز نتوانسته است درک کند)؛ — میگوید وظیفه این دیکتاتوری محو بقایای مؤسسات قدیمی است (همانچیزیکه در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در باره مبارزه با ضد انقلاب تأکید شده ولی در قطعنامه کنفرانس چنانچه فوقاً نشان دادیم حذف شده است). ثالثاً این کلمات میرساند که مارکس دموکراتهای بورژوا را بمناسبت «توهّمات مشروطه طلبانه» آنها در عصر انقلاب و جنگ آشکار داخلی می کوبید. معنی این کلمات را مقاله «روزنامه جدید رن» مورخه ۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ با وضوح خاصی نشان میدهد. مارکس در آن چنین نوشته است — «مجلس مؤسسان توده ای باید قبل از همه یک مجلس فعال و آنهم مجلس فعال انقلابی باشد. و حال آنکه مجلس فرانکفورت به تمرینهای دبستانی پارلمانتاریسم مشغول است و دولت را در عملیات خود آزاد گذارده است. فرض کنیم که این انجمن دانشوران پس از شور و مشورت کامل بتواند بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی را تنظیم نماید. چه فایده ای از این بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی متصور خواهد بود وقتی که دولتهای آلمان اکنون دیگر سرنیزه را در دستور روز گذارده اند؟»

این است مفهوم شعار دیکتاتوری. از اینجا میتوان فهمید که مارکس نسبت به قطعنامه هائی که «تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان» را پیروزی قطعی مینامند و یا دعوت به «باقی ماندن بحالت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی» می نمایند، چه نظری میتوانست داشته باشد!

مسائل عظیم زندگی ملتها فقط با نیرو حل می شود. طبقات مرتجع خودشان قبل از همه معمولاً متوسل به قوه قهریه یعنی جنگ داخلی میشوند و «سرنیزه را در دستور روز میگذارند»، همانگونه که حکومت مطلقه روس اینکار را کرده است و از ۹ ژانویه بعد مرتباً و پیوسته و در همه جا به آن ادامه میدهد. و وقتی که چنین وضعیتی ایجاد شد و سرنیزه واقعاً در رأس دستور سیاسی روز قرار گرفت، و قیام یک امر ضروری و تأخیر ناپذیر گردید، — آنوقت دیگر توهّمات

مشروطه طلبانه و تمرین های دبستانی پارلمانتاریسم فقط به وسیله ای برای استتار خیانت بورژوازی به انقلاب و بوسیله ای برای استتار چگونگی «رمیدن» بورژوازی از انقلاب مبدل میشود. در آنموقع طبقه واقعاً انقلابی باید همان شعار دیکتاتوری را بمیان بکشد.

مارکس در مورد وظائف این دیکتاتوری، در «روزنامه جدید رن» علاوه بر مطلب فوق چنین نوشته است: «مجلس ملی می بایستی در مقابل سوء قصدهای ارتجاعی حکومت هائی که دورانشان سپری شده است دیکتاتور منبشانه عمل می نمود و در اینصورت در افکار عمومی مردم به تحصیل آنچنان نیروئی توفیق می یافت که در مقابله با آن تمام سرنیزه ها خرد میشدند... ولی این مجلس با گفته های ملال انگیز خود ملت آلمان را بجای اینکه بدنبال خود بکشد یا خود بدنبال آن برود فرسوده میکند». طبق نظر مارکس مجلس ملی می بایستی «تمام آنچه را که با اصل حکومت مطلقه مردم متضاد بود از نظام عملاً موجود آلمان بیرون میریخت» و سپس «آن زمینه انقلابی را که مورد اتکاء این حکومت است مستحکم مینود و حکومت مطلقه مردم را که از فتوحات انقلاب است، از هر حمله ای مصون می داشت».

بنابراین مضمون اصلی وظائفی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در مقابل حکومت انقلابی یا دیکتاتوری قرار داده بود قبل از هر چیز حاکی از انقلاب دموکراتیک بود: دفاع در مقابل ضد انقلاب و برانداختن عملی کلیه آنچه که با حکومت مطلقه مردم منافات دارد. این هم چیزی نیست مگر دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک.

و اما بعد: بعقیده مارکس چه طبقاتی میتوانستند و میبایستی این وظیفه را انجام دهند (یعنی اصل حکومت مطلقه مردم را عملی نموده آنرا بههدف نهائی خود برسانند و حملات ضد انقلاب را دفع نمایند؟). مارکس از «مردم» صحبت میکند. ولی ما میدانیم که او همیشه بر ضد توهمات خرده بورژوازی درباره وحدت «مردم» و درباره فقدان مبارزه طبقاتی در درون مردم، بیرحمانه مبارزه میکرد. مارکس با استعمال کلمه «مردم» اختلاف طبقات را روپوشی نمیکرد بلکه عناصر معینی را که میتوانند انقلاب را به آخر برسانند متحد مینمود.

«روزنامه جدید رن» نوشته بود که — پس از پیروزی پرولتاریای برلن در هیجدهم مارس، از انقلاب نتیجه دوگانه ای بدست آمد: «از یک طرف تسلیح مردم، حق تشکیل اتحادیه ها و حکومت مطلقه مردم که عملاً بوجود آمده بود و از طرف دیگر ابقای سلطنت و وزارت کامپ هوزن — هانزمان یا بعبارت دیگر حکومت نمایندگان بورژوازی بزرگ. بدینطریق انقلاب دارای نتیجه دوگانه ای بود که ناگزیر می بایستی به گسیسختگی منجر گردد. مردم پیروز شدند؛ مردم آزادی هائی را که جنبه دموکراتیک قطعی داشت بدست آوردند ولی سلطه مستقیم بدست مردم نیفتاد بلکه بدست بورژوازی بزرگ افتاد. مختصر آنکه انقلاب را به آخر نرساندند. مردم تشکیل هیئت وزیران را به نمایندگان بورژوازی بزرگ واگذار کردند و این نمایندگان هم فوراً به اشراف قدیمی پروس و بوروکراسی پیشنهاد اتحاد نمودند و بدینطریق تمایلات خود را به ثبوت رساندند. آرnim،

گایتس و شورین در جرگه وزراء وارد گردیدند.

بورژوازی بزرگ که از همان آغاز ضد انقلابی بود، از خوف مردم یعنی کارگران و بورژوازی

دموکرات با ارتجاع داخل در یک اتحاد تدافعی و تعرضی گردید» (تکیه روی کلمات از ماست).

بنابراین نه تنها «تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان، بلکه حتی دعوت واقعی آنهم هنوز برای پیروزی کامل انقلاب کافی نیست! حتی پس از حصول جزئی از پیروزی در مبارزه مسلحانه هم (پیروزی کارگران بر ارتش در ۱۸ مارس ۱۸۴۸) ممکن است انقلاب «ناقص بماند» و «به آخر نرسد». پس به آخر رساندن آن منوط به چیست؟ منوط به آنست که سلطه مستقیم بدست کی میافتد: بدست پترونکوویچ ها و رودیچف ها یعنی همان کامپ هوزن ها و هابزمنها یا بدست مردم یعنی کارگران و بورژوازی دموکرات. در صورت نخست بورژوازی دارای قدرت خواهد بود و پرولتاریا دارای «آزادی انتقاد» و آزادی «باقیمانده بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی». بورژوازی، بلافاصله پس از پیروزی، با ارتجاع عقد اتحاد می بندد (در روسیه نیز وقوع این امر حتمی خواهد بود هرآینه مثلاً کارگران پتربورگ، در نبرد خیابانی خود با ارتش، فقط به جزئی از پیروزی نائل گردند و تشکیل دولت را به آقایان پترونکوویچ ها و شرکاء واگذار نمایند) در صورت دوم استقرار دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی یعنی پیروزی کامل انقلاب امکان پذیر است.

آنچه برای ما باقی میماند اینست که مفهوم خاصی را که مارکس برای کلمه «بورژوازی دموکرات» (demokratische Bürgerschaft) قائل بود و آنرا به اتفاق کارگران رویهمرفته مردم مینامید و در نقطه مقابل بورژوازی بزرگ قرار میداد با دقت بیشتری تعریف نمائیم.

قسمت زیر از مقاله «روزنامه جدید رن» منتشره در تاریخ ۲۹ ژوئیه سال ۱۸۴۸ پاسخ روشنی است به این مسئله: «... انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان تکرار مسخره انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است.

چهارم اوت ۱۷۸۹، سه هفته پس از تسخیر باستیل، مردم فرانسه در عرض یک روز بر تمام قیود و رسوم فئودالی فائق آمدند.

یازدهم ژوئیه ۱۸۴۸، چهار ماه پس از باریکادهای ماه مارس قیود و رسوم فئودالی بر مردم آلمان فائق آمد (*24) Teste Gierke cum Hansemanno.

بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹ حتی برای لحظه ای هم متفقین خود دهقانان را ترک نمیکرد و میدانست که اساس سلطه وی محو فئودالیسم در دهات و بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان صاحب زمین (grundbesitzenden) است.

بورژوازی آلمان در سال ۱۸۴۸ بدون هیچگونه دغدغه خاطر به طبیعی ترین متفقین خود یعنی دهقانان، که با وی ارتباط حیاتی دارند و بدون آنان در مقابل اشراف ناتوان است، خیانت مینماید. ابقاء حقوق فئودالی و مجاز نمودن این حقوق بشکل پرداخت عوض (موهوم) نتیجه ایست که از انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان بدست آمد. کوه موش زائید».

این یک قسمت بسیار آموزنده ایست که چهار اصل مهم به ما میدهد: (۱) وجه تمایز انقلاب

ناتمام آلمان با انقلاب تمام شده فرانسه اینست که در این انقلاب بورژوازی نه تنها به دموکراتیسم بطور اعم بلکه بدهقانان بطور اخص نیز خیانت نمود. (۲) اساس عملی نمودن کامل انقلاب دموکراتیک بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان است. (۳) بوجود آوردن چنین طبقه ای مشروطست به الغاء قیود و رسوم فئودالی و انهدام فئودالیسم. ولی این هنوز بهیچوجه انقلاب سوسیالیستی نیست. (۴) دهقانان - «طبیعی ترین» متفق بورژوازی بویژه بورژوازی دموکرات هستند و بدون آنها بورژوازی در مقابل ارتجاع «ناتوان» است.

تمام این اصول با درنظر گرفتن تغییرات مربوط به خصوصیات مشخص ملی و قرار دادن سرواژ بجای فئودالیسم، کاملاً در مورد روسیه سال ۱۹۰۵ نیز صدق میکند. شکی نیست که ما با درس گرفتن از تجربه آلمان که مارکس آنرا واضح ساخته است در مورد پیروزی قطعی انقلاب بهیچ شعار دیگری نمیتوانیم برسیم مگر: شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. شکی نیست که جزء مهم آن «مردمی» که مارکس در سال ۱۸۴۸ آنرا در نقطه مقابل ارتجاع مقاومت کننده و بورژوازی خیانت کننده قرار میداد پرولتاریا و دهقانان می باشند. شکی نیست که در روسیه ما هم بورژوازی لیبرال و حضرات کارکنان «آسوباژدنیه» به دهقانان خیانت میکنند و خواهند کرد بدینمعنی که با رفرم های دروغین گریبان خود را خلاص خواهند نمود و در مبارزه قطعی میان ملاکان و دهقانان جانب اولیها را خواهند گرفت. فقط پرولتاریا قادر است در این مبارزه تا آخر از دهقانان پشتیبانی کند. بالاخره شکی نیست که در روسیه ما هم موفقیت مبارزه دهقانان یعنی انتقال تمام اراضی بدست دهقانان، معنایش انقلاب کامل دموکراتیک و ایجاد یک تکیه گاه اجتماعی برای این انقلاب پایان یافته خواهد بود. ولی این بهیچوجه یک انقلاب سوسیالیستی یا «سوسیالیزاسیون» که سوسیالیست - رولوسیونرها، این ایدئولوگهای خرده بورژوازی، از آن دم میزنند، نیست. موفقیت قیام دهقانان و پیروزی انقلاب دموکراتیک فقط راه را برای مبارزه واقعی و قطعی در راه سوسیالیسم، در شرایط استقرار جمهوری دموکراتیک همواره خواهد نمود. دهقانان بمشابه یک طبقه صاحب زمین در این مبارزه همان نقش خیانت کارانه و بی ثباتی را بازی خواهند کرد که بورژوازی اکنون در مبارزه در راه دموکراتیسم بازی میکند. فراموشی این نکته به معنای فراموشی سوسیالیسم و به معنای خود فریبی و فریب دیگران در مورد منافع حقیقی و وظائف پرولتاریا است.

برای اینکه در مورد تصویر نظریات مارکس در سال ۱۸۴۸ هیچ جای خالی باقی نماند لازمست فرق اساسی سوسیال دموکراسی آلمانی (یا به زبان آنروزی: حزب کمونیست پرولتاریا) را با سوسیال دموکراسی امروز روسیه قید نمود. رشته سخن را به مرینگ واگذار میکنیم:

«روزنامه جدید رن» بمشابه «ارگان دموکراسی» قدم بعرضه سیاست گذارد. نمیتوان ایده ایرا که آثار آن همچون خط سرخ رنگی در تمام مقالات این روزنامه مشهود است نادیده انگاشت. ولی این روزنامه بیشتر مدافع مستقیم منافع انقلاب بورژوازی بر ضد حکومت مطلقه و فئودالیسم بود تا

مدافع منافع پرولتاریا در مقابل منافع بورژوازی. شما در ستونهای آن از جنبش مخصوص کارگری به هنگام انقلاب مطالب زیادی نمی یابید، گرچه نباید فراموش کرد که علاوه بر این روزنامه، روزنامه ارگان مخصوص اتحادیه کارگران کلنی نیز هفته ای دو بار زیر نظر مول و شاپر منتشر میشد. بهر حال امروز این نکته جلب نظر خواننده را میکند که «روزنامه جدید رن» چه توجه کمی صرف جنبش کارگری آرنوز آلمان کرده است با وجود آنکه استفان بورن لایق ترین رهبر آن، در پاریس و بروکسل نزد مارکس و انگلس تعلیم یافته و در سال ۱۸۴۸ در برلن برای روزنامه آنها خبرنگاری میکرد. بورن در کتاب «خاطرات» خود نقل میکند که مارکس و انگلس هیچگاه حتی کلمه ای هم از تبلیغات کارگری وی اظهار عدم رضایت نمودند ولی اظهارات بعدی انگلس این تصور را محتمل مینماید که آنها لاقلاً از شیوه های این تبلیغات ناراضی بودند. در حدودیکه بورن مجبور بود در مقابل آگاهی طبقاتی پرولتاریا که سطح آن در قسمت اعظم آلمان هنوز فوق العاده پائین بود گذشتهای فراوانی بنماید که از نظر «مانیفست کمونیست» در خور انتقاد بود، عدم رضایت آنها محمل اساسی داشت؛ — ولی در حدودیکه بورن با وجود تمام این احوال باز هم توانست اداره امور تبلیغاتی را در سطح نسبتاً بالائی نگاهدارد... عدم رضایت آنها بی اساس بود. مارکس و انگلس بدون شک از لحاظ تاریخی و سیاسی حق داشتند وقتی مهمترین مصالح طبقه کارگر را قبل از همه در این میدانستند که انقلاب بورژوازی حتی المقدور بیشتر بجلو سوق داده شود... با این همه، بهترین اثبات اینکه چگونه غریزه ابتدائی جنبش کارگری قادر است طرز تفکر نابغه ترین متفکرین را تصحیح نماید این واقعیت است که آنها در آوریل ۱۸۴۹ با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند و تصمیم گرفتند در کنگره کارگری که بخصوص بتوسط پرولتاریای Ost-Elbe (پروس شرقی) تشکیل شده بود شرکت نمایند».

پس فقط در آوریل سال ۱۸۴۹، یعنی تقریباً یک سال پس از انتشار روزنامه انقلابی «روزنامه جدید رن» از اول ژوئن سال ۱۸۴۸ شروع به انتشار نمود) مارکس و انگلس با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند! تا آنموقع آنها فقط یک «ارگان دموکراسی» را اداره میکردند که بوسیله هیچگونه رشته های تشکیلاتی با حزب مستقل کارگری بستگی نداشت! این واقعیت که امروز بنظر ما غریب و غیر قابل تصور می آید بطرز روشنی به ما نشان میدهد که چه تفاوت عظیمی بین حزب سوسیال دموکرات آرنوزی آلمان و حزب کارگر سوسیال دموکرات امروزی روسیه وجود دارد این واقعیت به ما نشان میدهد که در انقلاب دموکراتیک آلمان (بعلت عقب ماندگی آلمان در سال ۱۸۴۸ خواه از لحاظ اقتصادی و خواه از لحاظ سیاسی یعنی تفرقه دولتی آن) تا چه درجه ای خصوصیات پرولتاری جنبش و نیز جریان پرولتاری در آن کمتر از روسیه متظاهر بود. هنگام ارزیابی اظهارات مکرری که مارکس در آن زمان و کمی بعد از آن در باره ضرورت وجود تشکیلات مستقل حزب پرولتاریا نموده است این موضوع را نباید فراموش کرد. مارکس تقریباً پس از یک سال، فقط از روی تجربه انقلاب دموکراتیک از لحاظ کار عملی به این نتیجه رسید و

اینموضوع نشان میدهد که در آلمانی تا چه اندازه تمام محیط آلمان عامی و خرده بورژوازی بود. برای ما این نتیجه، فراآورده دیرین و ثابت تجربیاتی است که سوسیال دموکراسی جهانی در خلال نیم قرن بدست آورده است و ما در شروع تشکیل حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه همین نتیجه را ملاک عمل خود قرار دادیم. برای ما جای سخنی هم وجود ندارد که مثلاً جرائد انقلابی پرولتاریا از حزب سوسیال دموکرات پرولتاریا جدا باشند یا آنکه ولو برای یک لحظه هم شده بتوانند فقط به مثابه «ارگان دموکراسی» عمل نمایند.

ولی آن تباین نظری که تازه میخواست بین مارکس و استفان بورن پیدا شود اکنون در بین ما به شکل رشد یافته تری وجود دارد و هر چه جریان پرولتاری با قدرت بیشتری به سیلاب دموکراتیک انقلاب ما میریزد، شدت این تباین هم بیشتر میشود. وقتی مرینگ درباره عدم رضایت احتمالی مارکس و انگلس از تبلیغات استفان بورن سخن میراند بیانش بسیار نرم و دو پهلو است. اینست آنچه که انگلس در سال ۱۸۸۵ در باره بورن نوشته است (در پیشگفتار ("Enthüllungen über Kömunistenprocess zu Köln". Zürich, 1885. (*25))

اعضاء «اتحادیه کمونیست ها» (۱۲۷) همه جا در رأس جنبش منتها درجه دموکراتیک قرار گرفتند و بدینوسیله ثابت کردند که این اتحادیه عالیترین مکتب فعالیت انقلابی بود. «استفان بورن حروف چین، که عضو فعال این اتحادیه در بروگسل و پاریس بود، در برلن جمعیتی بنام «اخوت کارگران» ("Arbeiterverbrüderung") تشکیل داد که وسعت فوق العاده ای یافت و تا سال ۱۸۵۰ باقی بود. گرچه بورن جوان با قریحه و استعدادی بود، ولی در شروع فعالیت خود بعنوان یک رجل سیاسی بیش از حد عجله کرد. او با مشتی از ناجورترین اجامر و اوباش ("Kreti und Plethi") «عهد اخوت بست» فقط برای اینکه جماعتی را بدور خود گرد آورده باشد. او بهیچوجه از آن اشخاصی نبود که بتواند در تمایلات متضاد - وحدت و در ظلمت - روشنی وارد کند. بدینجهت است که در انتشارات رسمی جمعیت اخوت وی همیشه در هم فکری دیده میشود و نظریات «مانیفست کمونیست» با خاطره ها و تمایلات صنفی و قطعاتی از نظریات لویی بلان و پرودن و دفاع از شیوه حمایت از سرمایه داخلی و غیره مخلوط میگردد. خلاصه این اشخاص میخواستند همه را راضی نگاه دارند (Allen alles sein). آنها اکثراً به برپا نمودن اعتصابات تشکیل اتحادیه های حرفه ای و شرکت های تولیدی مشغول بودند و فراموش میکردند که وظیفه آنها مقدم بر همه عبارت از این بود که ابتدا از طریق پیروزی سیاسی صحنه ای برای عمل بدست آورند، صحنه ای که فقط در آن میتوان این قبیل کارها را بنحو اساسی و امید بخش انجام داد. (تکیه روی کلمات از ماست). این بود که وقتی پیروزی های ارتجاع سران این اخوت را بلزوم شرکت مستقیم در مبارزه انقلابی مجبور نمود، - آنوقت همانطور که طبیعتاً هم انتظار میرفت توده عقب مانده ای که در پیرامون آنان جمع شده بود آنها را ترک کرد. بورن در ماه سال ۱۸۴۹ در قیام درسدن شرکت کرد و فقط در اثر یک حسن تصادف نجات یافت. و اما جمعیت اخوت کارگران،

بمشابه یک اتحادیه مجزا و منفردی که بیشتر موجودیت آن روی کاغذ بود از جریان جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا بر کنار ماند و نقشی را که بازی میکرد بقدری فرعی بود که ارتجاع آنرا فقط در سال ۱۸۵۰ و شعبات آنرا فقط چندین سال بعد منحل کرد. بورن که اصولاً او را باید Buttermilch (شیر ترش) (۲۶*) نامید همچنان موفق نشد یک رجل سیاسی بشود و یک پروفیسور کوچک سوئیسی از کار در آمد که اکنون دیگر کارش ترجمه آثار مارکس بزبان پیشه وران نبوده، بلکه آثار زنان ملایم طبع را با زبان نرم و ملایمی به آلمانی ترجمه میکند».

اینست قضاوت انگلس در باره دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک! نو ایسکرائیهای ما نیز با چنان جدوجهد نابخردانه ای بسوی «اکونومیسم» می تازند که بورژوازی سلطنت طلب آنها را بیاس «روشن شدن» شان مورد ستایش قرار داده است. آنها نیز ناجورترین افراد را دور خود جمع میکنند، از «اکونومیست ها» تملق میگویند و توده عقب مانده را مردم فریبانه بسوی شعارهای «فعالیت مبتکرانه»، «دموکراتیسم»، «خودمختاری» و قس علیهذا میکشانند. اتحادیه های کارگری آنان نیز غالباً موجودیتش فقط در صفحات روزنامه خلتساکف (۱۲۸) مآب «ایسکرا»ی نو است. از شعارها و قطعنامه های آنها نیز همین عدم درک وظائف «جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا» نمایان است.

* زیرنویس ها

(۲۴*) رجوع شود به جلد پنجم کلیات، چاپ چهارم روسی، ص ۱۹-۶۵. ه. ت.
(۲۵*) «گواهان: آقای گیرکه و آقای هانزمان». هانزمان - وزیر حزب بورژوازی بزرگ (نمونه روسی وی: تروبتسکوی و یا رودیچف و غیره هستند). گیرکه - وزیر کشاورزی کابینه هانزمان بود که طرح «شجاعانه» ای برای «الغاء» باصطلاح «بلاعوض»، «قیود و رسوم فتودالی» تهیه نمود، که در حقیقت امر قیود و رسوم جزئی و بی اهمیت را ملغی میکرد ولی قیود و رسوم مهمتر را باقی میگذاشت و یا الغاء آنرا منوط به پرداخت مبلغ معینی بعنوان بازخريد مینمود. نمونه روسی آقای گیرکه - آقایان کابلوکف ها، مانوئیلف ها و هرزنشتین ها و سایر دوستان بورژوا لیبرال موژیک هستند که مایلند «زمینهای دهقانان وسعت یابد» ولی ملاکان هم آزرده خاطر نشوند.

(۲۶*) «افشای جریان محاکمه کمونیست های کلنی». زوریخ سال ۱۸۸۵. ه. ت.

(۲۷*) من در چاپ اول ضمن ترجمه این قسمت از گفته های انگلس بجای اینکه Buttermilch را بعنوان یک اسم خاص بگیرم اشتبهاً بعنوان یک اسم عام گرفتم (Buttermilch در زبان آلمانی یعنی شیر ترش یا ماست. مترجم). البته این اشتباه موجب مسرت فوق العاده منشویکها گردید. کلتسلف نوشت که من «گفته انگلس را عمیق ساخته ام» (اقتباس از مجموعه موسوم به «در مدت دو سال»)، پلخانف هنوز هم این اشتباه را در مجله «تاواریش» یادآوری مینماید. مختصر اینکه

بهانه خوبی پیدا شد برای اینکه موضوع وجود دو تمایل در جنبش کارگری آلمان در سال ۱۸۴۸ ماست مالی شود: یکی تمایل بورن (که با اکونومیست های ما خویشاوندی دارد) و دیگری تمایل مارکسیستی استفاده از اشتباه حریف، ولو در مورد نام خانوادگی بورن هم باشد، امریست کاملاً طبیعی ولی ماست مالی اصل قضیه دو تاکتیک از راه تصحیح در ترجمه، معنایش نشان دادن زبونی خود در مورد اصل مطلب است. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. د. ت)

* توضیحات

(۱۲۶) اتحادیه های کارگری گیرش - دونکر - این اتحادیه ها در سال ۱۸۶۸ به توسط دو تن از بورژوا لیبرال ها بنام گیرش و دونکر در آلمان تأسیس شده بود، اینها نیز مانند برتانیوی بورژوا - اکونومیست «هم آهنگی منافع طبقاتی» را موعظه میکردند، کارگران را از مبارزه انقلابی و طبقاتی برضد بورژوازی منصرف میساختند و وظایف جنبش اتحادیه ای را در چهار دیوار صندوقهای تعاون متقابل و سازمانهای فرهنگی و مدنی محدود مینمودند.

(۱۲۷) «اتحاد کمونیستها» - نخستین سازمان بین المللی پرولتاریای انقلابی است که در تابستان سال ۱۸۴۷ در لندن در کنگره نمایندگان سازمانهای پرولتاری انقلابی تأسیس گردید. سازمانده و رهبر «اتحادیه کمونیستها» مارکس و انگلس بودند که بنا به توصیه این سازمان «مانیفست حزب کمونیست» را نوشتند. «اتحاد کمونیستها» تا سال ۱۸۵۲ وجود داشت. فعالین برجسته «اتحاد کمونیستها» بعدها در انترناسیونال اول نقش رهبری کننده ای بازی میکردند.

(۱۲۸) خلستاکف قهرمان کمدی «بازرس» اثر ن. و. گوگول است که نمونه ای از لافزنان لجام گسیخته و دروغ پردازی باشد.

﴿پایان﴾